ایستادنگاه آب ساسع درخشنده وپشت برگشته ورونده وآب شور وچیزی که متغیر شود
استاع بالضم بخش ناکرده وفاش کرده شده سنع بالفتح گرد کردن وگوسپند راندن بنرد
شایع بالضم آشکار چیزی یا بوسته خاش وورو شنیدن وکسب کردن وربودن وبسیار خوردن
همراه ومصاحب سفع بالفتح جنبانیدن ستور دم را وبشیر زدن وباب سرو زدن پستان
ناقه را وبشتاب رفتن وانداختن باد درنجه را ودرخشیدن برق وجز آن وبازکشتن شیر از
پستان وهمچنین مصوع بالضم ورفتن وپشت دادن وهمچنین بالفتح مصقع بالکسر بسیار فصیح و
بلیغ مصنع قلعه وکاریز وآبگیر وحوض وچاه که برای آب سازند ومصانع جمع مصراع یکجانب
در ونیمه بیت شعر مصرع بالفتح افکندن وجای افکندن وبالکسر ادف مصراع مضجع
خوابگاه مضاجع جمع مطلع برآمدن کوکب وجز آن وجای برآمدن وبالکسر لام نیز آمده مطالع جمع و
بالضم وکسر لام واقف کننده کسی را وبالضم وتشدید طا واقف شونده مطلع بالفتح رفاقتن وخو
ردن وماندن چوب تر با پوست تا خشک شود مع یعنی با معمع زنی که مال خود بکسی بدهد
مفزع پناهگاه وبالضم وتشدید زا دلیر وبدل مقامع بتر زینها وتازیانها وعصاها مانند
چوگان از آهن ساخته مقطع بالکسر کاتر که بدان زرگران چیزها را ببرند وبالفتح جای بریدن
امتع بالفتح دشنام دادن وفحش گفتن وبسیار خوردن شراب وآب را وسخت زدن
وکسی را در بند انداختن مقنع بالضم وکسر ذال سخن فحش وبیهوده وفحش گوینده وفی الحدیث وقسمی از جرب
من قال فی الاسلام شعرا مقذعا فلسانه هدر را مقلاع بالکسر فلاخن وآنچه بدان چیزی
قلع کرده شود ملح بالفتح بشتاب گذشتن ملیع و ملاع زمینی که در آن گیاه نروید
امنع بازداشتن از دادن وبازداشتن کسی را از کاری منیع جای استوار ومرد عزیز
وارجمند منع و منوع و مناع بازدارنده منبع جایی که آب از آن زاید منابع
جمع منزع بالکسر تیز وبضم میم وفتح نون وتشدید زا مفتوح کننده شده وکلان منزع یعنی
گیاه کنده شده موضوع نهاده شده وزائیده شده موضع جای نهادن چیزی وجای زادن

مولع

امولع بالضم وفتح لام حریص کرده شده موقع بالفتح وکسر قاف جای افتادن مواقع بالفتح وکسر قاف
جاهای افتادن وبالضم وکسر قاف واقع کننده موجع بدرد آرنده مهرع دیوانه مرادف
مصروع مهطع بالضم وکسر طا شتابنده واشتر کردن فرو انداخته مهزع بالکسر آنچه بآن چیزی
کوبند وشیری که استخوان شکار خود بشکند میع بالفتح روان شدن وگداخته شدن مایع
روان وگداخته مع الغین مبزغ بالکسر نشتر مرغ بالفتح غلطیدن وهمچنین متمرغ
گرد اگرد دهن ستور در علف وجز آن وبفتحتین آب دهان مراغ و مراغه بالفتح جای
غلطیدن وهمچنین متمرغ مراذع گرد اگرد دهن مشغ بالفتح نوعی از خوردن چیزی را چون خیار
ومانند آن مضغ بالفتح خائیدن مضاغ بالفتح خائیدن وآنچه او را از وجبی باشد چون علک
ومانند آن مضوغ بالفتح خائیده وآنچه او را بخایند ملغ بالکسر احمق بدزبان مع الفاء
ملوف آفت رسیده مولف بکسر لام مشدد الفت دهنده وجمع کننده چیزها را باهم یکرو بفتح
لام جمع کرده شده وهزار کرده شده متلف بکسر لام ضایع کننده مترف بالضم وفتح را نعمت
داده شده وگمراه کرده شده بنعمت بسیار متجانف میل کننده متکاثف غلیظ وسطبر شده
ضد متخلخل متکلف رنج ومشقت کشنده مجداف بال مرغ وچوبی است که بر پهلوی کشتی
بندند وکشتی را بآن ببرند محلوف سوگند خوردن واین مصدر است بر وزن کرده
مفعول محفوف گرد گرفته شده مجراف بالکسر میل جراحان که بدان عمق جراحت
معلوم کنند مخوف ترسیده شده مخرف بالکسر زنبیل خرد که دران رطب چینند
وبالفتح راه وکوچه میان دو صف خرما وچیدن خرما بالضم میم وفتح طا ورا مخلاف
انکه بسیار خلاف کند وعده را وقصبه وشهر مخصف بالکسر درفش مخاوف جاها
ترس مردف بکسر دال از پی درآینده واز پی درآرنده وبفتح آن از پی درآمده شده
واز پی درآورده شده وبالضم وفتح را وتشدید دال مفتوح ردیف کرده شده
مزخرف بضم میم وفتح زا ورا باطل وتزویر کرده وآرایش داده مسرف آنکه بی اندازه

بهم بهم
موالع بضم یکم ودوم وفتح سیوم حریص کرده شده
ومولع بضم یکم وکسر سیوم حریص شونده
کنز اللغات
نیز بر اواخر

الحال میماغ می گویند

نام
مایمراغ دهی است از اعمال
قرشی که در قدیم انتراد لابت
نسف می خوانده اند
تاریخ ابن علا الدوله
وکذا فی تاریخ

Copyright © King Saud University